

غضب را رقم زند و در مقام افعال خارجی که همگی اجتماعی هستند، حکم است تا توازن اجتماعی را برای تأمین و امتداد محیط اجتماعی سالم و شکوفاکننده انسانی برای همه انسان‌ها محقق سازد. وی تقریب خود را نیز به عنوان ارزشمندی ذاتی عدالت مطرح می‌کند. از نگاه وی، چنان‌که در تفاوت معتزله و شیعه مطرح است، عدالت ذاتاً و به طور واقعی با ارزشمندی و حسن همراه است. البته او قائل است که همراه بودن عدالت با درست‌ی اخلاقی، به معنای ترادف این دو نیست؛ زیرا نمی‌توان این دو را به جای هم به کار برد. این عدم ترادف معنایی لفظ محور در نگاه نویسنده، صحیح است، اما اینکه نمی‌توان این دو را به جای هم به کار برد، قابل پذیرش نیست؛ چون دقیقاً می‌توان در همه موارد این دو را به جای هم به کار برد؛ یعنی هر جایی که از حسن و درست و بایسته صحبت می‌کنیم، می‌توانیم از عدالت و عادلانه بودن جایگزین کنیم. عجیب است اندیشه‌ای که عدالت را از تکوین تا تشریع، از باطن انسان تا ظاهر مادی حیات انسان امتداد می‌دهد و آن را حاکم بر همه ارزش‌های اجتماعی می‌داند، با چنین تساوی معنایی ای مخالفت دارد.

شریعت و معرفت عدالت

نسبت دین یا شریعت با مقوله عدالت، یک نزاع کلامی ریشه دار و تاریخی است که در عرصه سیاست تا فقه ریشه دوانده است. واعظی با طرح عنوان «نوسلفی‌گری» در مقوله عدالت و استناد به آرای سید قطب به عنوان یکی از سردمداران نوسلفی‌گری در عدالت، معتقد است این نوع مواجهه با عدالت در تشیع نیز رسوخ کرده است. آن‌ها معتقدند که شریعت، همه بار محتوایی و معرفتی لازم را تأمین کرده است و فقط نیازمند ضمانت اجرایی و آمادگی عملی برای اجراست. بازتولید این نگاه در تشیع، تبدیل شده است به آنکه فقه موجود، عین عدالت است و عمل به آن، عدالت را رقم می‌زند.

واعظی در فصل دوم کتاب خود، حدود پوشش عدالت از طریق شریعت را با طرح سه دیدگاه به بحث می‌گذارد: ۱. در نگاه حدافلی، سخن شریعت در اقامه عدالت، مربوط به زمان پیامبر(ص) بوده و اکنون برای تحقق عدالت، باید با استفاده از خرد جمعی، اقدام کرد؛ زیرا اوضاع زمانه تغییر کرده است؛ ۲. رویکرد حداکثری که بیشتر با ظاهرگرایان و اهل حدیث منطبق است، معتقد است که همه نیاز ما از عمل به احکام شرعی و التزام به شریعت مرتفع می‌شود. این دیدگاه ریشه کلامی در نگاه اشعری دارد؛ ۳. نگاه سوم، عقل و نقل را در کنار هم مسموع می‌داند و ریشه کلامی خود را حسن و قبح ذاتی امور و تبعیت احکام شرعی از ملاک‌ها و مناط‌های واقعی می‌داند. در واقع معتقد است که شریعت مبتنی بر عدالت است، اما حسن و قبح را شرعی نمی‌داند، بلکه ذاتی و به تبع در لایه معرفت‌شناسی عقلی می‌داند. این‌گونه است که دایره ورود عقل در عمل به عدالت را باز می‌کند و از اخباری‌گری خارج می‌شود. واعظی با استناد به ادله شهید مطهری(ره) که عدالت را در سلسله احکام می‌داند، بیان می‌کند: «فقه امروز ما با بن‌بست‌ها و تضادهایی روبه‌رو است که منشأ آن، بی‌اعتنایی به اصل عدل است.» این بی‌اعتنایی، مانع رشد فلسفه اجتماعی اسلام شد که فقه مبتنی بر فلسفه اجتماعی را تولید کند. در این نگاه نه تنها استنباط‌های فقهی، تمام قصه عدالت نیستند، بلکه مبنای درک آنان نیز باید عدالت باشد.

نویسنده در جمع‌بندی و بیان نظر خویش در این مقام، تلاش کرده است تا ضمن باز کردن سؤالات این عرصه و نمایش پیچیدگی‌های حل‌نشده آن، نشان دهد که اولاً امر به اقامه عدالت، یک امر تأسیسی، مولوی و فردی اجتماعی است؛ ثانیاً بیان می‌کند که اقامه عدالت صرفاً از مسیر فقه رایج قابل تحقق نیست و نیازمند تغییر رویکرد به فقه حکومتی است. وی بین رویکرد فقه فردی، فقه نظام‌های اجتماعی و فقه حکومتی تمایز